

تبیین رابطه ولی فقیه با رئیس‌جمهور از منظر فقه سیاسی

علی شیرخانی^۱

امید خلیلی‌مهر^۲

چکیده

نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر نظریه ولایت فقیه می‌باشد و از نگاه فقهی و شرعی باید فقیه جامع شرایط در رأس آن قرار بگیرد و از طرف دیگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رئیس‌جمهور مسئول اجرائی امور معرفی گردیده است، لذا در صورت تزامم و مزاحمت بین آنها باید دید راه‌حل صحیح و منطقی از منظر فقه سیاسی کدام خواهد بود؟ در این مقاله با واکاوی مبانی و مستندات فقهی، اصول مرتبط به مقام رهبری و ریاست جمهوری در قانون اساسی، به بررسی و تبیین رابطه دو رکن اصلی حاکمیت، در نظام اسلامی خواهیم پرداخت. یکی از ثمرات بحث این است که اگر به لحاظ مبنا فقهی، «ولی فقیه» متصدی جمیع امور حکومتی باشد و حق ورود در موضوعات و مسائل اجرائی را داشته باشد، نقش رئیس‌جمهور یا یک نقش تشریفاتی و یا در حد کارگزار اجرائی خواهد بود و رأی دادن مردم نیز یا به جهت مصالح جامعه اسلامی و یا از باب لطف و تفضل از سوی حاکم اعمال خواهد شد. بنابراین، در این فرض، «ولی فقیه» پاسخ‌گوی مسائل و وقایع موجود خواهد بود. اما اگر رئیس‌جمهور متصدی جمیع امور اجرائی و دارای شأن نظارت و کنترل بر امور اجرائی کشور باشد، این رئیس‌جمهور است که با توجه به قدرت کلان اجرائی، پاسخ‌گوی اتفاقات و اعمال کارگزاران اجرائی خواهد بود.

واژگان کلیدی: فقه، ولایت، سیاست، فقه سیاسی و ریاست جمهوری.

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی قم shirkhani@qom-iau.ac.ir

۲. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی قم.

مقدمه

در فقه شیعه، حاکم در درجه اول باید مشروعیت الهی داشته باشد و در مرحله دوم، مسئله بیعت و پذیرش مردم مطرح است؛ یعنی با انتخاب و پذیرش مردمی، حاکمیت سیاسی و تشکیل حکومت فعلیت پیدا می‌کند و تحقق خارجی حاکمیت به دست مردم است، اما در دورانی که امام معصوم (ع) و ولی مطلق الهی در پس پرده غیبت به سر می‌برد، از نگاه گروهی از فقهای شیعه و با استناد به ادله نقلی و عقلی (خصوصاً عقلی)، فقیه جامع شرایط متصدی امور حکومتی در جامعه اسلامی خواهد بود. از طرفی، در نظام و جمهوری اسلامی ایران، عنوان و جایگاه ریاست جمهوری نیز تثبیت و تأیید گردیده که در اصطلاح علوم سیاسی، رئیس اصلی دولت و مسئول اصلی اداره دولت قلمداد می‌گردد.

حال با توجه به این‌که جمهوری اسلامی از طرفی مبتنی بر «ولایت فقیه» و از طرف دیگر «ریاست جمهوری» نیز ترسیم و تثبیت گردیده است، در اینجا این نکته مطرح می‌شود که رابطه «ولی فقیه» به عنوان حاکم و مقام عالی رتبه جامعه اسلامی با «رئیس‌جمهور» به عنوان مقام عالی رتبه اجرائی و مسئول اداره دولت چگونه خواهد بود و برای رفع تزاخم یا تعارض بین دیدگاه و نظر «ولی فقیه» با «رئیس‌جمهور» راه حل کدام است و به تعبیری، اختیارات اجرائی کلان و مستقیم در نظام اسلامی بر عهده کدام یک خواهد بود تا بتوان وی را مسئول اصلی قلمداد نمود. این سؤالات و سؤالاتی دیگر که در این رابطه وجود دارد هر محققى را بر آن می‌دارد تا به بررسی تبیین رابطه «ولی فقیه» با «رئیس‌جمهور» و حدود قلمرو و اختیارات هر یک از منظر فقهی بپردازد. در این مقاله موضوع بحث را صرفاً از جهت مبانی و مستندات فقهی اصول مرتبط به مقام رهبری و ریاست جمهوری در قانون اساسی، بررسی خواهد شد. نکته دیگر این‌که مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع شرایط باید سه ویژگی داشته باشد: ۱- اجتهاد مطلق؛ ۲- عدالت مطلق؛ ۳- قدرت

مدیریت و استعداد رهبری؛ یعنی از سویی، باید صدور و ساقه اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر، در تمام زمینه‌ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کند و از هیچ یک تخطی و تخلف ننماید و از سوی سوم، استعداد و توانایی مدیریت و کشور داری و لوازم آن را دارا باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

رئیس‌جمهور، رئیس رسمی دولت است، لقبی که در سایر دولت‌ها با عناوین: سلطان یا امپراتور شناخته می‌شود. با این وجود رؤسای جمهور قانونی با رؤسای جمهور اجرائی تفاوت دارند. رؤسای جمهور قانونی (غیراجرائی) در کشورهایمانند: ایتالیا و آلمان دیده می‌شود و مسئولیت‌هایی دارند که تا حدّ زیادی به وظایف تشریفاتی محدود می‌شود و از قدرت اجرائی نخست وزیر و یا کابینه استفاده می‌کند. در این صورت رئیس‌جمهور تنها یک مقام تشریفاتی است، اما رؤسای جمهور اجرائی دو سمت بر عهده دارند: آن‌ها مسئولیت‌های رسمی ریاست دولت را با قدرت سیاسی ریاست قوه مجریه ترکیب می‌کنند. ریاست جمهوری‌های از این نوع، شالوده دولت ریاستی را می‌گذارند و از اصل تفکیک قوا پیروی می‌کنند (هیود، ۱۳۸۷: ۲۵۱).

خصیصه اصلی حکومت ریاست جمهوری (ریاست جمهورانه) آن است که شخص رئیس‌جمهور توسط انتخابات عمومی معین می‌شود، تفکیک قوا به معنای واقعی خود وجود دارد و کابینه رئیس‌جمهوری در برابر مجلس مسئول نیست و خطر سقوط حکومت با رأی عدم اعتماد مجلس وجود ندارد. مثال بارز این نظام، ایالات متحده آمریکا است که بالاترین مرجع اخذ تصمیم، رئیس‌جمهوری است. (آقا بخشی، ۱۳۸۳: ۵۳۹). حال پرسش آن است که در نظام اسلامی که مبتنی بر نظریه ولایت فقیه است، جایگاه رئیس‌جمهوری چگونه خواهد بود؟ آیا جنبه قانونی صرف دارد، یا جنبه اجرائی نیز دارد؟

منشأ ولایت (بررسی نظریه انتصاب و انتخاب)

با توجه به تأثیرگذاری مبنای انتصاب یا انتخاب در موضوع بحث به صورت مختصر به تبیین منشأ ولایت پرداخته می‌شود. در این حق ولایت برای



فقیه از کجا نشئت می‌گیرد و چه کسی در اعمال حق ولایت برای فقیه نقش دارد، با دو نظریه روبه‌رو هستیم:

نظریه انتصاب (تقدّم ولایت بر انتخاب)

مطابق این دیدگاه، تعیین حاکم و ولی، حقّ خداست و سمت ولایت و سرپرستی را خدا مثل روزه و نماز جعل می‌کند و پذیرش مردم در مرحله اثبات مؤثر است، نه ثبوت، لذا بیعت در فرهنگ شیعه علامت حق است نه علّت حق. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۸۷). در این نظریه، چرایی الزام و التزام سیاسی در چارچوب نصب الهی توجیه می‌شود و مردم در هیچ یک از عناصر مشروعیت، دخالت ندارند. (حسینی قائمی، ۱۳۷۹: ۹۷). به همین جهت برخی، از نظریه انتصاب، به انتصاب مصداقی یا انتصاب مطلق تعبیر کرده‌اند، زیرا مردم نقشی در آن ندارند. (اشرفی، ۱۳۸۳: ۴۹۵). بر این مبنا، این‌که فقیه ولایتش، با رجوع و اقبال مردم فعلیت پیدا کند درست نیست، زیرا با توجه به تفویض حق و تصرف از سوی خداوند، ولایت فعلی نیز ثابت می‌شود. این نظریه بر دو رکن اساسی بنا شده است: از یک سو گستره حقوقی و وظایفی که فقیهان در حوزه امور اجتماعی دارند، اجرائیات و موضوع‌شناسی را نیز فرا گرفته است (برخورداری از ولایت مطلقه در کلیه امور عمومی). از سوی دیگر، مشروعیت این تأثیر و تصرف و تفویض حق، از نصب الهی و از سوی صاحب شریعت ناشی می‌گردد و در فعلیت مشروعیت وی، هیچ عامل دیگری مؤثر نیست. البته عینیت و تحقق خارجی آن، وابسته به آرای مردمی و اقبال عمومی است (حسینی قائمی، ۱۳۷۹: ۹۸).

نظریه انتخاب (تقدّم انتخاب بر ولایت)

در نظریه انتخاب دو دیدگاه وجود دارد که منشأ آن، اختلاف نظر در مبدأ انشای ولایت است که این انشا توسط خداوند باشد و یا مردم. شیعه در عصر غیبت، نقش بیعت را نقش تشخیص و انتخاب اصلح در سایه رهنمود شرع

می‌داند. این نقش را اهل سنت از همان روز پایان عهد رسالت، برای بیعت و انتخاب اصلح قائل‌اند (معرفت، ۱۳۷۶، ش ۶: ۲۳).

الف: انشا توسط خداوند

پیروان این نظریه بر این باورند که در زمان غیبت، شارع اوصافی را ارائه می‌دهد تا مردم کسی را که واجد این اوصاف است شناسایی کنند. انتخاب در این‌جا جامع بین انتصاب و انتخاب است؛ یعنی انتصاب است، ولی بالتوصیف و نیز انتخاب است، ولی در سایه رهنمود شرع که فرد منتخب فرمان ولایت را پس از شناسایی و پذیرفتن مردم، از جانب شرع دریافت می‌کند و مردم حق پس گرفتن ندارند. (معرفت، ۱۳۷۶، ش ۵: ۱۴-۱۳). به همین جهت برخی، از این دیدگاه، به انتصاب‌عنوانی (انتخاب مشروط) تعبیر کرده‌اند. (اشرفی، ۱۳۸۳: ۴۹۵). این مهندسی شبیه مهندسی تعیین رئیس‌جمهور در جمهوری اسلامی ایران است که اوصاف و شرایط رئیس‌جمهور مشخص شده است (مرحله تعیین شرایط) و سپس مردم یک نفر را بر می‌گزینند (انتخاب) و سپس منتخب مردم به وسیله تنفیذ ولی فقیه به ریاست جمهوری نصب می‌شود (مرحله نصب) (پسندیده، ۱۳۸۷، ش ۴۷: ۸۵).

ب: انشا توسط مردم

مطابق این دیدگاه، ماهیت بیعت، انشای ولایت است؛ یعنی بیعت، ولایت شرعی حاکم را انشا می‌کند و ولایت نیز مقتضی اطاعت از جانب رعیت است، پس بیعت، شرط انعقاد امامت برای حاکم است و بدون آن اطاعت کسی بر دیگری واجب نمی‌شود (آصفی، ۱۳۸۷، ش ۴۷: ۸۸-۸۹). در نگاه قائلان به این دیدگاه، اگر دولت با نصب الهی تشکیل گردد هیچ جای بحثی وجود ندارد، زیرا انتصاب بر انتخاب مقدم است، لکن فرض این است که نصب وجود نداشته، یا ادله قابل اثبات نیست (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۹۳). در نگاه کسانی، مانند شهید مطهری، نقش فقیه در یک کشور اسلامی، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که در اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. اساساً فقیه را خود مردم انتخاب



می‌کنند و این عین دموکراسی است (مطهری، ۱۳۷۸: ۸۷-۸۶). بنابراین، در نگاه این نظریه، روش اجتماعی شکل‌گیری دستگاه حاکمیت، شیوه‌ای دموکراتیک و هم‌شکل با سایر نظام‌های سیاسی جهان است (حسینی قائمی، ۱۳۷۹: ۱۰۰-۹۹). از این دیدگاه، به انتخاب مطلق نیز تعبیر شده است (اشرفی، ۱۳۸۳: ۴۹۵). نظریه انتخاب، طرحی تازه و نو می‌باشد که برخی از فقهای معاصر به آن پرداخته‌اند و آن را در آرای هیچ یک از متقدمین و متأخرین نمی‌توان یافت (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۲۲۵-۲۲۴).

تفاوت و ثمره نظریات مطرح شده

الف: بنابر نظریه انتصاب، ولایت مستقیماً از جانب شارع، به فقیه جامع شرایط اعطا شده است، اما بنابر نظریه انتخاب، ولایت و تصدی امور، از سوی مردم تفویض می‌گردد، به گونه‌ای که قبل از انتخاب دارای ولایت نیست و حق تصرف در امور را ندارد.

ب: مطابق نظریه انتصاب، انتخاب و تعیین فقیه در مقام اثبات است، نه در مقام ثبوت، زیرا در مقام ثبوت و نفس الامر این کار توسط شارع صورت گرفته است، لکن بروز و وقوع خارجی آن که همان مقام اثبات است به دست مردم است، اما طبق نظریه انتخاب، تعیین فقیه ثبوتاً و اثباتاً به دست مردم است و آنچه در روایات آمده است تنها معرفی فقهای جامع شرایط با ذکر خصوصیات آنهاست و نصبی صورت نگرفته است.

ج: براساس نظریه انتخاب، ولایت حق الناس است که خداوند به انسان‌ها عطا فرموده است، ولی بنابر دیدگاه انتصاب، ولایت حق الله است.

د: نظریه انتصاب برای رأی مردم طریقت قائل است، ولی نظریه انتخاب، قائل به موضوعیت است (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۲۲۲).

مبانی و مستندات اصول مربوط به ولایت فقیه

با توجه به جایگاه مهم ولایت فقیه و همچنین ابتدای نظام جمهوری اسلامی ایران بر ولایت مطلقه فقیه، در قانون اساسی نیز تعدادی از اصول مهم

آن به ولایت فقیه، جایگاه و اختیارات آن اختصاص یافته است. اصول مهم قانون اساسی در مورد ولایت فقیه عبارتند از: اصل پنجم، اثبات اصل ولایت و امامت برای فقیه؛ اصل پنجاه و هفتم، اثبات مطلقه بودن ولایت فقیه؛ اصل یکصد و هفتم، انتخاب و تعیین رهبر توسط خبرگان؛ اصل یکصد و نهم، شرایط و صفات رهبر؛ اصل یکصد و دهم، وظایف و اختیارات رهبر؛ اصل یکصد و یازدهم، برکناری رهبر.

مبانی اصل پنجم قانون اساسی

در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتیکه هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا، طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد. اولین اصلی که در قانون اساسی ایران، در مورد ولایت فقیه مطرح گردیده است اصل پنجم می‌باشد که با توجه به متون اسلامی، ادله متظافری بر اثبات ولایت برای فقها در زمان غیبت امام معصوم (ع) اقامه شده است. این اصل از مهم‌ترین اصول قانون اساسی است و شاکله آن، اثبات ولایت و امامت برای فقیه دارای شرایط ذیل می‌باشد: عدالت، تقوا، آگاه به زمان، شجاعت، مدیریت و تدبیر امور. بنابراین، مطابق این اصل، ولایت و امامت برای فقیه دارای چنین صفات و خصوصیات ثابت است. نکته دیگر این‌که این اصل، تجلی عینی اصل دوم قانون اساسی است که بر «اجتهاد مستمر فقهای جامع شرایط، براساس کتاب و سنت معصومین (ع)»، به عنوان یکی از پایه‌های عقیدتی نظام جمهوری اسلامی تأکید می‌ورزد. روشن است که ولایت و حاکمیت فقیه واجد شرایط به دلیل آزادی توأم با مسئولیت انسان در برابر خداوند، متکی به آرای عمومی نیز می‌باشد، زیرا حاکمیت و ولایت فقیه گرچه در نهایت از حاکمیت خدا نشئت می‌گیرد، ولی چون خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش



حاکم ساخته، نمی‌توان این حق الهی را از انسان سلب نمود، لذا ملت باید ولی فقیه را شناخته و پذیرفته باشند (ملکزاده، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

دلیل عقلی مستقل

منظور از این نوع دلیل، به اعتبار مقدمات دلیل است؛ یعنی عقل در اثبات موضوع و حکم خود هیچ تکیه‌ای بر احکام یا موضوعات شرعی ندارد و به چند طریق تبیین شده است که مهم‌ترین آن‌ها دلیل اثبات نبوت و امامت و برهان مبتنی بر قاعده لطف می‌باشد (اشرفی، ۱۳۸۳: ۳۷۸).

آیت الله جوادی آملی به کلام خواجه نصیرالدین طوسی درباره ولایت حضرت حجت (عج) استناد کردند که خواجه می‌گوید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا»؛ یعنی آفرینش و اصل وجود حضرت (عج)، طبق قاعده لطف، از سوی خداوند ضروری است و منظور از (عدمه منّا) یعنی عدم تصرف حضرت (نه عدم وجودش) از ناحیه ماست و ما عامل و مسبب آن هستیم. البته منظور، سلب جمیع تصرفات نیست، زیرا شبهه سلب جمیع تصرفات امام (عج) در زمان غیبت منتفی است، بنابراین منظور از عدم تصرف، آن تصرفاتی است که مردم منشأ انتفای آن هستند که تصرفات مباحثرتی امام (عج) را شامل می‌شود، اما تصرفات تسبیبی، مانند: استنابه، توکیل و یا جعل تولیت ممکن و میسر بوده، بلکه از ناحیه لطف الهی، ضروری و واجب است که این تصرفات بر عهده فقیه می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۶۱-۱۵۹). البته برهان عقلی مستقل به انحای دیگری مانند: برهان ضرورت نظم اجتماعی^(۱) و دلیل اثبات نبوت و امامت^(۲) نیز بیان شده است که در این مقاله ضرورتی به پرداختن به آن‌ها وجود ندارد.

دلیل عقلی غیرمستقیم (ملقق از عقل و شرع)

این نوع دلیل خود بر دو قسم است:

یکم: دلیلی که موضوع حکم آن، مأخوذ از شرع باشد، لکن عقل مستقلاً حکم را بر آن موضوع مترتب کند، مانند نماز خواندن در دار غصبی که جواز یا اجتماع امر و نهی تنها مبتنی بر برهان عقلی است.

دوم: دلیلی که موضوع و حکم هر دو، مأخوذ از شرع باشد، لکن عقل لازمه آن حکم را بر آن موضوع مترتب کند، مانند حرمت عقوق والدین به ضرب و شتم. دلیل بر اثبات ولایت فقیه از قسم دوم می‌باشد که ملازمات عقلیه نام دارد. بیان اجمالی دلیل نیاز به چند مقدمه دارد:

شکی نیست در این که اسلام تا روز قیامت باقی است و محال است که نسخ بشود؛ از این رو تکلیف متوجه انسان می‌شود. تکالیف اسلامی دو دسته‌اند: برخی نظیر نماز و روزه، فردی بوده یا بر عهده گروهی معین می‌باشد و برخی دیگر، تکالیفی هستند که بر عهده گروه یا فرد معین نمی‌باشند؛ اجرای این دسته از تکالیف که خطوط کلی اسلام مبتنی بر آنهاست، به گونه‌ای است که بدون رهبر، مدیر و مدبّر میسر نیست. نتیجه مقدمات فوق این است که از ضرورت بقای شریعت که نتیجه عدم نسخ آن است، لزوم وجود مدیر و مدبری که عهده‌دار انجام این دسته از تکالیف باشد، دانسته می‌شود و سرپرست و متولی آن، جز کسی که آشنا به تصرفات امام و متعهد به آن است، نمی‌تواند باشد و آن همان فقیه جامع‌الشرایط است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۶۴-۱۶۲).

دلایل نقلی

مهم‌ترین روایاتی که برای اثبات ولایت فقیه مورد استفاده فقها قرار گرفته است عبارتند از:

۱- رسول الله (ص) فرمود: **اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنْ خُلَفَاءِكَ؟** قال الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَ يَرَوْنَ عَنِّي حَدِيثِي وَ سُنَّتِي. (عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷: ۱۳۹) پیامبر(ص) در این روایت، خلفا و جانشینان خود را کسانی می‌داند که بعد از او می‌آیند و حدیث و سنت پیامبر(ص) را نقل می‌کنند. حدیث هرچند از جهت سندی، مزسله است، اما به علت وثاقت شیخ صدوق، مراسیل وی را مانند مراسیل ابن‌ابی‌عمیر می‌دانند.^(۳) (امام خمینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۶۲۸). اما دلالت حدیث این‌گونه است که وقتی لفظ (خلیفه) در این حدیث به طور مطلق آورده شده و هیچ قیدی در مورد آن ذکر نشده،



اقتضا دارد که هر سه منصب پیامبر(ص): قضا، فتوا، زعامت و حکومت برای خلیفه نیز ثابت باشد (منتظری، ۱۴۰۹ق. ج ۱: ۴۶۳).

۲- امام حسین(ع) فرمود: مجاری الأمور و الأحكام علی أیدی العلماء بالله، الأمانة علی حلاله و حرامه. (حرانی، ۱۴۰۲ق: ۲۳۷) در این روایت نیز زمام امور مردم به دست علما و فقها سپرده شده است.

از جهت سندی، این روایت گر چه مرسل است، ولی صاحب وسائل بر این کتاب اعتماد کرده و متن روایت موافق اعتبار و عقل است.^(۴) (امام خمینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۶۵۱). و از جهت دلالتی، مقصود از «العلماء بالله الأمانة علی حلاله و حرامه» فقهای جامع شرایط هستند و این عبارت، قرینه است بر فقهایی که ملتزم به شریعت و تکالیف آن هستند و مجاری امور به دست آنها می‌باشد.^(۵) (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۴۸۵).

۳- توقیع شریف إسحاق بن یعقوب... فورد فی التوقیع بخط مولینا صاحب الزمان(عج): و اما الحوادث الواقعة فارجعوا إلی رواه حدیثنا (أحدیثنا) فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم (عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷: ۱۴۰). در حوادث و پیشآمدها به راویان حدیث رجوع کنید که حجت من بر شمایند.

روایت از جهت سندی، از ناحیه اسحاق بن یعقوب مورد مناقشه قرار گرفته و از این جهت غیر معتبر است (امام خمینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۶۲۵) اما با این حال برخی علمای رجالی، چون شیخ عبدالله مامقانی تصریح بر پذیرش روایت نزد بزرگان شیعه کرده‌اند و همین تسالم أصحاب بهترین دلیل بر صحت روایت است (فائمی، ۱۳۷۹: ۳۳۰). و از جهت دلالت نیز منظور از حوادث واقعه، تنها مسائل و احکام شرعیه نیست، زیرا عمل کردن به احکام اسلام از واضحات ایمان است که باید به فقیه رجوع کرد، بلکه مقصود پیشآمدهای اجتماعی و رفتاری‌هایی است که برای مردم و مسلمانان روی می‌دهد (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۴۸-۳۴۷). و این که حضرت(عج) فرموده: «انا حجة الله» مراد این است که خداوند باسیره، عمل و قول آنها در جمیع شئون بر بندگان احتجاج می‌کند که یکی از این شئون، عدالت در جمیع جهات حکومت می‌باشد، پس

هر چه که برای امام(ع) است برای فقها نیز ثابت است^(۶) (امام خمینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۶۳۶-۶۳۷).

۴- مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق(ع):

قال(ع): يُنظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. (عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷: ۱۳۷)؛ مردم دقت کنند و از میان فقهای که راوی حدیث ما هستند و در احکام حلال و حرام ما صاحب‌نظرند فقیهی را انتخاب کنند و او را در میان خود حاکم قرار دهند. من او را بر شما حاکم قرار دادم.

از جهت سندی، ضعف سند به سبب عمر بن حنظله، با عمل اصحاب جبران می‌شود، شواهد زیادی هم وجود دارد که اگر دلالت بر وثاقت وی نکند لأقل دلالت بر حسن وی می‌کند. بنابراین، از جهت سند اشکالی نیست.^(۷) (امام خمینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۶۳۸). و از جهت دلالتی، برخی علما از جمله: فآئی قد جعلته علیکم حاکماً ولایت عام را برداشت کرده‌اند و مراد امام(ع) را از ظاهر قولش، ولایت عامه می‌دانند که صاحب جواهر از این دسته می‌باشد^(۸) (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱: ۳۹۵). بنابراین، امام(ع) فقیه جامع شرایط را به حکومت و قضاوت نصب می‌کند و تعبیر: فآئی جعلته... صراحت در جعل و تعیین دارد هم به دلالت مطابقی و هم به دلالت التزامی (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۵۷). از مجموع ادله فوق چنین نتیجه به دست می‌آید:

ادله ولایت فقیه، فقیه را در زمان غیبت به عنوان زمام‌دار جامعه اسلامی معرفی می‌کند، از این رو آنچه برای رهبری و اداره جامعه لازم است و عقلای عالم آن را در زمره حق و اختیارات رهبران جامعه می‌دانند، برای فقیه در عصر غیبت ثابت است. این مطلب را به خصوص اطلاق دلیل‌های لفظی و بالأخص توقیع شریف به ما می‌فهماند (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۲۹-۱۲۸).

خبرگان قانون اساسی نیز پیش از بررسی اصول و کلیات قانون اساسی، برخی از آنان درباره «ولایت فقیه» به بحث پرداختند و اسلامیت نظام را در گرو ولایت فقیه دانسته و گفته‌اند: قوانین در جامعه اسلامی، باید فرمان خدا



تلقی شود تا لازم الاتباع باشد و این غرض، در پرتو اصل ولایت فقیه حاصل می‌شود (ورعی، ۱۳۸۶: ۱۹۴). از این‌رو رئیس مجلس (آیت الله منتظری) با صراحت و قاطعیت گفت:

ما آن قانون اساسی را که در آن، مسئله ولایت فقیه و مسئله این‌که تمام قوانین، براساس کتاب و سنت نباشد، اصلاً تصویب نخواهیم کرد، بلکه ما یک قانون اساسی تصویب خواهیم کرد که ملاک آن مسئله ولایت فقیه باشد و همچنین اساس حکومت و ولایت، به دست فقیه مجتهد عادل اعلم اتقی باشد و زیر بنای تمام قوانین هم، کتاب و سنت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) خواهد بود. اصلاً اگر پایه یک طرح قانون اساسی براساس این مسائل نباشد، از نظر ما ساقط و بی‌اعتبار است. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۰۷) به‌طور خلاصه می‌توان مبانی و مستندات اصل پنجم مورد توجه خبرگان را به صورت زیر فهرست نمود:

یکم: جوامع بشری دو دسته‌اند: مکتبی و غیرمکتبی. در جوامع مکتبی، انتخاب آزادانه صورت می‌گیرد، ولی انتخاب‌های بعدی در چارچوب مکتب محدود می‌گردند. ملت در فرایند اول، جمهوری اسلامی را انتخاب کرد و با این انتخاب، چارچوب نظام بعدی را خودش معین کرد؛ یعنی مطابقت با ضوابط و احکام اسلام و تصدی‌گری یک رهبر آگاه و اسلام‌شناس و فقیه. اینها همه به علت انتخاب اول است. (دلیل حقوقی). علت اصلی و مبنای گنجاندن این اصل، تقسیم جوامع به مکتبی و غیرمکتبی بود.

دوم: نظام اسلامی، رهبری اسلامی می‌خواهد. اگر قرار است نظام آینده ما جمهوری اسلامی باشد در این صورت باید رهبری و مرکز ثقل اداره‌اش بر دوش کسی باشد که هم از نظر آگاهی به اسلام و هم از جهت عمل به آن از هر جهت الگو و نمونه باشد و این فرد همان فقیه جامع شرایط است (دلیل عقلی).

سوم: تخصص فقه نسبت به دیگر تخصص‌ها از آن جهت که ریشه در وحی دارد، در امر هدایت انسان و جامعه اسلامی اولویت دارد. (دلیل عقلی).

چهارم: ولایت از سوی امامان معصوم(ع) به فقهای جامع شرایط إعطا گردیده است (دلیل نقلی).

پنجم: آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۴)، ۵۹، زیرا ولایت فقیه، ادامه همان اطاعت از خدا و رسول و اولی‌الامر است.

مبانی اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

بخشی از اصل پنجاه و هفتم؛ یعنی «ولایت مطلقه امر و امامت امت»، ریشه در ادله نقلی و عقلی دارد، لکن پیرامون قوای سه‌گانه مطرح شده در این اصل، به این نکته اشاره می‌کنیم که در صدر اسلام و در زمان پیامبر(ص) و امیر مؤمنان(ع) تقسیم‌بندی قوای حاکم، به صورت مذکور وجود نداشت و می‌توان گفت شخص پیامبر(ص) و حضرت علی(ع)، خود متصدی هر سه مسئولیت بوده‌اند. امروزه و در شرایط دنیای کنونی که محیط کاری دارای توسعه و پیچیدگی فراوان است این تقسیم‌بندی ضروری به نظر می‌رسد (ملک‌زاده، ۱۳۵۰: ۲۸۶). برخی از فقها، دلیل تقسیم قوای حاکم به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه را توقّف تدبیر امور بر این سه وظیفه دانسته است، با این توضیح که تدبیر امور امت بر سه وظیفه اصلی متوقّف است: اولاً: ترسیم خطوط کلی و تعیین مقررات (قوه مقننه)؛ ثانیاً: اجرای مقررات مزبور (قوه مجریه) و ثالثاً: فصل خصومت و قضاوت (قوه قضائیه) (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۵۷) اما برخی دیگر، تفکیک قوا را ناصواب دانسته‌اند، زیرا: براساس مکتب اسلام، حاکم باید، پاکیزه‌ترین، عاقل‌ترین، متفکرترین، اسلام‌شناس‌ترین و پیغمبرشناس‌ترین افراد امت باشد. چنین حاکم اصل حکم از او تراوش می‌کند و همه قوای سه‌گانه مندک در اراده و امر اوست که قاضی، مشاورین، وزرا و... را او باید تعیین کند. او در رأس این مخروط بزرگ قرار دارد و تمام مسئولیتها هم به گردن اوست. (حسینی طهرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۲۲۱)



لکن بسیاری از اندیشمندان مسلمان که در باب تفکیک قوا سخن گفته‌اند آن را مورد تأیید قرار داده‌اند محقق نائینی، اصل تفکیک قوا و تقسیم وظایف دولت و تحت ضابطه و قانون قرار دادن هر یک و اعمال نظارت دقیق بر آنها را، از وظایف لازمه سیاسیة دانسته و قسمتی از سخنان حضرت امیر(ع) در عهدنامه مالک‌اشتر را که می‌فرماید: «و اعلم ان الرعیة طبقات...»، ناظر به تأیید و امضای همین مطلب می‌داند. (ارسطا، ۱۳۸۹: ۷۸-۷۷)

بنابراین، با تأمل در تفکیک قوا به عنوان یک روش تقسیم وظایف حکومت در زمان حاضر، ملاحظه می‌شود که آثار مثبت متعددی بر این شیوه مترتب می‌گردد، مانند: تقسیم منطقی وظایف بین دستگاه‌های مختلف، جلوگیری از تراکم کارها در یک قوه، نظارت متقابل قوا بر همدیگر و در نتیجه، کنترل قدرت میان آنها، و به نظر می‌رسد همین امور مدّ نظر قانون‌گذار بوده است که در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، تفکیک و استقلال قوا را پذیرفته است. (همان، ۸۰) در نتیجه، هر چند در متون دینی، دلیلی (اعم از آیات و روایات) بر تأیید آن وجود ندارد و در شیوه حکومتی معصومین(ع) نیز چنین روشی مشاهده نمی‌شود، لکن از آنجایی که این روش می‌تواند در جهت رسیدن به اهداف حکومت اسلام بسیار کمک کند، روشی مطلوب است. برخی نمایندگان موافق اصل پنجاه و هفتم در توجیه این اصل گفته‌اند:

حق حاکمیت از آن خالق است که به ملت داده و ملت می‌تواند بدون واسطه و به صورت مستقیم آن را اعمال کند و از طرفی نیز حق حاکمیت برای خالق است که در عرض ملت به رهبر داده است، لذا ثبوتاً اختیار حاکمیت برای رهبر هم جمع شده است. پس می‌توان گفت قدرت‌های حاکمه در بین مردم پنج تاست و ملت پنج قوه دارد: اول: قوه ملت؛ دوم: قوه مقننه؛ سوم: قوه مجریه؛ چهارم: قوه قضائیه که همه ناشی از قوه ملت است، ولی ملت قوایش را می‌تواند به وکیل خود تفویض کند و پنجم: قوه رهبری که در عرض قوه ملت و حاکمیت ملت است و حاکمیتش را مستقیماً از خداوند می‌گیرد. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۵۳۹). آیت الله مکارم شیرازی یکی دیگر از اعضای جلسه بودند که در این باره گفته‌اند:

ما می‌دانیم که جمهوری اسلامی ایران یک لوزامی پیدا کرده است که در نظام‌های دیگر نیست. منحصر به سه قوه بودن، جای دیگر هم مسلّم نیست و از مسلّمات نیست. قوه اصطلاحی حقوقی است به معنای اقتدار قانونی و ما خواهیم دید ملت اقتدار قانونی دارد هم در زمینه اجرا و هم در زمینه قانون‌گذاری و هم‌چنین رهبر هم قدرت دارد؛ یعنی اقتدار قانونی دارد در هر دو زمینه، به شرحی که در اصول آینده می‌آید. اعمال قوه رهبری از طریق همان مسئله ولایت فقیه است که سابقاً پذیرفته شد و اعمال قوه ملت هم از دو طریق مستقیم (امر به معروف و نهی از منکر، همه‌پرسی و دفاع عمومی) و غیرمستقیم (شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس و...) می‌باشد (همان: ۵۴۱). از مجموع عبارات فوق نکات زیر به دست می‌آید:

۱- ملت دارای حق حاکمیت است که می‌تواند بدون واسطه آن را اعمال، یا آن را به دیگری تفویض کند؛

۲- قوه دیگری وجود دارد که در عرض قوه ملت است، زیرا حاکمیتش را مستقیماً از خداوند دریافت نموده است و آن قوه و نهاد رهبری است؛

۳- این که نظامی منحصر به سه قوه باشد در جایی به صورت مسلم و قطعی نیست، لکن جمهوری اسلامی یک لوزامی پیدا کرده است که به تناسب چیزهایی که در جامعه، منشأ حرکت و اقتدارند، می‌توان تعدّد قوا را مطرح و تثبیت نمود؛

۴- اعمال قوه رهبری در عرض اعمال قوه ملت می‌باشد که اولی از طریق اثبات مسئله ولایت فقیه و دوّمی نیز که از سوی خداوند به آن‌ها داده شده است، احتیاج به قدرت دیگری برای تثبیت آن وجود ندارد.

جایگاه اصل استقلال قوا در بحث ولایت فقیه

در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در اصل پنجاه و هفتم، در این باب سخن به میان آمده است، اما نکته مهم که در این‌جا ذکر آن ضروری است این است که، «جایگاه اصل تفکیک قوا در موضوع ولایت فقیه بالاصاله در بخش «اعمال ولایت» و به صورت تبعی در «منشأ ولایت» می‌باشد؛ یعنی پذیرش هر کدام از مبانی (انتصاب یا انتخاب) در منشأ ولایت بر استقلال یا عدم



استقلال قوا تأثیر دارد که قبلاً بدان اشاره شد. در هر حال، اصل ولایت فقیه از نظر زمانی تقدم بر اصل تفکیک قوا دارد، زیرا ارتباط این دو، مربوط به مرحله «اعمال ولایت» است، درحالی که قبل از مرحله اعمال ولایت در مبحث «ولایت مطلقه فقیه»، آنچه مقدم است مسئله «منشا ولایت» است.

تفکیک قوا در قالب‌های اصلی رژیم‌های «ریاستی» (متأثر از تفکیک قوای مطلق) و «پارلمانی» (متأثر از تفکیک قوای نسبی) قابل طرح است، لکن رژیم تفکیک قوای جمهوری اسلامی ایران منحصر به فرد و جدید است، زیرا قوای سه گانه زیر نظر «ولایت مطلقه فقیه» فعالیت دارند و می‌توان نقش ولی فقیه در جمهوری اسلامی ایران را نقش تعدیل‌گر قوا، یا به تعبیر دیگر «سیستم هدایت از بیرون» بنامیم (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۹۲).

در هر صورت، در نظام کلاسیک، قدرتی ما فوق قوای سه‌گانه وجود ندارد و قوای سه‌گانه قدرت‌های یکدیگر را خنثا می‌کنند، ولی در جمهوری اسلامی ایران طبق اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، این قوا زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اعمال می‌شوند و این نظارت ناشی از اصل پنجم قانون اساسی است که اصل ولایت فقیه را از اصول بنیادی و اساسی نظام قرار داده است. به همین دلیل برخی حقوق‌دانان این گونه مطرح کرده‌اند که:

ترسیم رهبری و رئیس‌جمهوری طوری است که گویا فاصله زیادی بین این دو مقام وجود دارد و نظر رهبری بر نظر ریاست جمهوری مسلط است (مدنی، ۱۳۷۷: ۳۱۶).

مبانی اصل یکصد و هفتم قانون اساسی

پس از مرجع عالیقدر و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم، بررسی و مشورت می‌کنند. هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و

اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد کشور مساوی است.

موضوع رهبری یا زعامت در امور مسلمانان یکی از ضروریات زندگی اجتماعی و مشترکات انسان‌هاست. در قرآن کریم درباره رهبری آمده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسولش و صاحبان امرتان اطاعت کنید و هرگاه در امری نزاع داشتید، آن را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید (نساء، ۴)، (۵۹) رهبری در اسلام عملاً از زمان پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع) آغاز شد. رسول خدا (ص) پس از هجرت از مکه به مدینه، زمینه تشکیل حکومت را فراهم نمود و با بیعت گرفتن از قبایل، اولین حکومت اسلامی را بنا نهاد. بنابراین، اسلام بر امر رهبری و مدیریت جامعه صحه گذاشت و این امر از ضرورت وجود زمامدار در جامعه جهت جلوگیری از هرج و مرج و برقراری نظم و صلح، ناشی می‌شود. همین ضرورت در عصر غیبت امام معصوم (ع) وجود دارد. لذا در عصر غیبت هر کس که شرایط ولایت را احراز نماید بالقوه در مقام رهبری امت اسلامی قرار می‌گیرد، ولی برای اعمال ولایت و حاکمیت سیاسی، نیاز به دخالت مردم و پذیرش آن‌ها می‌باشد. در صدر اسلام نقش مردم در تعیین رهبر همواره به صورت بیعت ظاهر می‌شد، مانند حضرت امیر (ع) که در غدیر خم از سوی پیامبر (ص) منصوب شد، اما رهبری سیاسی بالفعل آن حضرت پس از قتل عثمان و اقبال مردم به ایشان صورت گرفت. به همین ترتیب در عصر غیبت نیز فقیه واجد شرایط با رأی و اقبال مردم اعمال ولایت پیدا می‌کند (ملک‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۴۸-۳۴۶).

هر چند که مستندات ارائه شده از سوی اعضای خبرگان را می‌توان ریشه در مستندات ارائه شده در اصل پنجم جست‌وجو کرد، لکن جهت تبیین بیشتر اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، در این‌جا نیز اشاره‌ای مختصر خواهیم

داشت. یکی از موافقان این اصل، آیت الله طاهری خرم آبادی بودند که در این باره گفته‌اند:

ما برای این که حکومتان یک حکومت اسلامی باشد؛ یعنی منطبق باشد بر آن شرایطی که اسلام برای حاکم معین کرده و برای این که مردم مسلمان خود را در مقابل این حکومت مسئول و موظف بدانند و اوامر این حکومت را امر خدا تلقی کنند و تمام تصرفات این حکومت را تصرفات شرعی و قانونی تلقی کنند و برای این که یک قدرت تخصصی با پشتوانه ملت از دیکتاتوری و استعمار جلوگیری کند، در کلیات قانون اساسی اصلی تحت عنوان این که ولایت امر امت بر عهده فقیه عادل... را گذرانیم و می‌خواهیم آن اصل کلی را اینجا پیاده کنیم... در این جا خبرگان به ترتیبی که قانون معین می‌کند جمع می‌شوند و یک نفر را (فقیه واجد شرایط را) به عنوان رهبر تعیین و معرفی می‌کنند. (صورت مشروح مذاکرات بررسی نهایی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۰۸۹-۱۰۸۸).

با توجه به عبارات فوق مستندات ارائه شده عبارتند از:

یکم: ضرورت و تناسب تشکیل حکومت اسلامی به دست متخصص آن (فقیه عادل)؛

دوم: نفوذ و تصرفات در حکومت اسلامی به دست فقیه حاکم، شرعیت پیدا می‌کند و مجوز شرعی تصرف را در حکومت اسلامی حاکمی می‌تواند صادر کند که فقیه جامع شرایط باشد،

سوم: جلوگیری از دیکتاتوری و استعمار در حکومت اسلامی در صورتی امکان‌پذیر است که حاکم خود فقیه و اسلام‌شناس باشد که در این صورت دغدغه‌اش ثبات و حفظ حکومت اسلامی باشد،

چهارم: حکومت اسلامی بدون این اصل مستقر نخواهد بود، زیرا هدف حاکمیت در چارچوب مکتب اسلام است،

پنجم: ضرورت رجوع به متخصص دین در حکومت اسلامی.

بنابراین، با توجه به اهمیت حکومت اسلامی، لازم و ضروری است که نزدیک‌ترین افراد به مکتب اسلام، متولّی امور جامعه اسلامی باشند و آن همان فقیه جامع شرایط است که لازم است توسط خبرگان، تعیین و معرفی گردد.

مبانی و مستندات اصول مربوط به ریاست جمهوری

اصول یکصد و سیزده تا یکصد و چهل و دوم قانون اساسی به عناوین و موضوعات مربوط به ریاست جمهوری به عنوان کارگزاران سیاسی و حکومتی در نظام جمهوری اسلامی، اختصاص یافته است که البته شامل رئیس‌جمهور، معاونان، وزرای دولت و وظایف آنان می‌گردد و ما در این قسمت به مبانی مهم‌ترین اصول پیرامون «رئیس‌جمهور» می‌پردازیم.

مبانی اصل یکصد و سیزدهم

پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود برعهده دارد. در این اصل، رئیس‌جمهور بعد از مقام رهبری دارای عالی‌ترین مقام در کشور است.

از آن‌جا که در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی و در اصل پنجم، فقیه واجد شرایط به عنوان رهبر جامعه پیش‌بینی شده بود، طبعاً رئیس‌جمهور پس از رهبری بالاترین مقام رسمی کشور خواهد بود. بنابراین، با استناد به مبانی و مستندات اصل پنجم که سابقاً آن را بررسی کردیم و بر اساس آن و اصل پنجاه و هفتم، حکومت اسلامی را مبتنی بر «ولایت مطلقه فقیه» تصویر و تثبیت نمودیم، طبیعی است که «ولی فقیه» و مقام رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی و رئیس‌جمهور در مرحله بعد قرار دارد. از جمله مواردی که می‌توان در مبنا و تبیین این اصل از آن استفاده نمود، عبارات آیت الله مصباح است که در این باره چنین آورده است:

در نظام اسلامی و در شکل ایده آل حکومت اسلامی، یک شخصیت معصوم در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد و طبیعی است که وقتی چنین شخصیتی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، محور وحدت جامعه و هم‌آهنگ‌کننده قوای مختلف خواهد بود و از موضع قدرت به رفع تنش‌ها، اختلافات و نزاحمات بین قوا می‌پردازد. هم‌چنین در شکل دوم و مرتبه نازل‌تر حکومت اسلامی، کسی

در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که شبهه به امام معصوم(ع) است و علاوه بر برخورداری از شرایط لازم، از لحاظ تقوا و عدالت عالی‌ترین مرتبه پس از معصوم(ع) را واجد است، چنین شخصیتی که به عنوان «ولی فقیه» شناخته می‌شود، محور وحدت جامعه و حکومت و هم‌آهنگ‌کننده قوا و ناظر بر عمل‌کردهای کارگزاران می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۱۸۷).

بنابراین، در حکومت اسلامی «ولی فقیه» عالی‌ترین مقام را داراست و رئیس‌جمهور بالاترین مقام رسمی پس از رهبری خواهد بود. در این اصل مطلبی که با اندک تأملی به دست می‌آید این است که مقام رهبری بالاصاله متصدی قوه مجریه و مسئول اجرای قانون اساسی است و رئیس‌جمهور، هم نسبت به قوه مجریه و هم اجرای قانون اساسی در رتبه بعد قرار دارد و این نکته مهم، ریشه در همان مبانی فقهی و دینی اصول پنجم، پنجاه و هفتم و یکصد و هفتم دارد، لذا هنگام بررسی اصل یکصد و دهم و برخی اصول دیگر قانون اساسی، فقهای خبرگان تدوین قانون اساسی با استناد به مبانی فقهی و دینی ولایت فقیه، حداکثر امور اجرائی کلیدی و مهم را بر عهده مقام رهبری قرار دادند که عبارتند از:

الف: فرمان‌دهی کل نیروهای مسلح (بند «۴» اصل ۱۱۰)؛

ب: اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها (بند «۵» اصل ۱۱۰)؛

رهبری، برای اتخاذ این تصمیم، قانوناً مکلف به اخذ نظر مجلس یا نهاد دیگری نیست.

ج: امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم (بند «۹» اصل ۱۱۰)؛

د: عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی براساس اصل هشتاد و نهم قانون اساسی (بند «۱۰» اصل ۱۱۰)؛

ه: تأیید صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از حیث دارا بودن شرایط مقرر در قانون اساسی برای دوره اول، لکن در دوره‌های بعد به عهده شورای نگهبان است (بند «۹» اصل ۱۱۰)؛

- ن: عفو یا تخفیف مجازات محکومان در حدود موازین اسلام، پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه (بند «۱۱» اصل ۱۱۰)؛
- و: پیشنهاد تجدید نظر در قانون اساسی به رئیس‌جمهور پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام (اصل ۱۷۷ قانون اساسی)؛
- ی: تأیید مصوّبات شورای عالی امنیت ملی (اصل ۱۷۶ قانون اساسی).
- دوم: نصب و عزل مقامات
- الف: فقهای شورای نگهبان؛
- ب: عالی‌ترین مقام قوه قضائیه؛
- ج: رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران؛
- د: رئیس ستاد مشترک؛
- ه: فرمانده کل سپاه پاسداران؛
- و: فرماندهای عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

هم‌چنین تعیین اعضای ثابت و متغیّر مجمع تشخیص مصلحت نظام طبق اصل «۱۱۲» و انتخاب ده نفر به عنوان اعضای شورای بازنگری قانون اساسی طبق بند «۵» اصل (۱۱۷) با مقام رهبری است. (مهرپور، ۱۳۸۹: ۱۳۵-۱۲۵).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، با توجه به مبانی مطرح شده، امور اساسی و کلیدی قوه مجریه در دستان ولی فقیه قرار دارد، لذا می‌توان گفت: بالاصاله، متصدی و مسئول قوه مجریه، ولی فقیه می‌باشد در نتیجه، ناچار به نوعی تنزل نسبت به مقام ریاست جمهوری خواهیم بود.

مبانی اصل یکصد و پانزدهم

رئیس‌جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد: ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبّر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور. اما بحث پیرامون مبانی این اصل به این نکته برمی‌گردد که همواره، سنت الهی در بعثت انبیا بر این منوال قرار داشته که در کنار کامل‌ترین قوانین، شایسته‌ترین انسان‌ها به مقام اجرائی این قوانین منصوب



شوند. انبیا که انسان‌های معصوم و مصون از خطا و اشتباه هستند مسئولیت اجرای قوانین وحی را بر عهده داشته‌اند، زیرا جامع و کامل بودن قوانین فقط نیمی از مشکلات تحقق قسط و عدل را از میان بر می‌دارد و نیم دیگر به نحوه اجرای مجریان بستگی دارد. از این رو، پیشوایان معصوم (ع) بیشترین مراقبت را در برخورداری کارگزاران از شرایط لازم به خرج می‌دادند. (ملک‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۸۰). امام علی (ع) در نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: از میان مردم افرادی را انتخاب کن که کارآزموده‌تر، عفیف‌تر و با سابقه‌تر در اسلام و از خاندانی صالح باشد زیرا اخلاق آنان گرمی‌تر و آبرویشان محفوظ‌تر است^(۹). (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

بر همین اساس در اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی آمده است که رئیس‌جمهور، باید فردی مدیر و مدبر، خوش سابقه، امانت‌دار و باتقوا باشد، زیرا واگذاری چنین مسئولیت سنگینی به ریاست قوه مجریه، شایسته کسی است که از این ویژگی‌ها برخوردار باشد. در این زمینه آیات و روایاتی نیز وجود دارد که زیر بنای این اصل قرار گرفته‌اند از جمله:

یکم: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره: ۲۴۷)؛

خداوند او را بر شما برگزیده و او را در علم و قدرت جسم، وسعت بخشیده است. دوم: امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطْمَعِ (نهج‌البلاغه؛ خطبه ۱۱۰)؛ فرمان خدا را برپا ندارد، جز آن کسکه در حق مدارا نکند و خود را خوار نسازد و در پی طمع‌ها نتازد. موارد فوق از جمله آیات و روایاتی است که در خاتمه قانون اساسی آورده شده و زیر بنای اصل یکصد و نهم (شرایط و صفات رهبر) و اصل یکصد و پانزدهم می‌باشند (ورعی، ۱۳۸۶: ۵۹۶).

از مجموع آیات و روایات ذکر شده و همچنین تناسب بین جامع و کامل بودن قوانین و نحوه اجرای آن (که در کنار قانون جامع و کامل، مجری شایسته در نظر گرفته شود) که یک سنت الهی است، به این نتیجه می‌رسیم که در حکومت اسلامی که مبتنی بر اصول اسلامی و مبانی دینی است فردی باید سکان امور اجرائی را بر عهده بگیرد که دارای تقوا و تعهد و بینش صحیح

اجتماعی باشد و حسن سابقه و امانت‌داری او ثابت شده باشد تا تقوای او موجب پاسداری و محافظت از این امانت باشد. بنابراین، ریاست قوه مجریه به کسی واگذار می‌شود که دارای این صفات و خصوصیات باشد. براساس اصل ششم قانون اساسی تأکید گردیده که امور کشور باید به اتکای آرای عمومی از طریق انتخابات اداره شود (ملک‌زاده: ۱۴۹-۱۴۶). به همین جهت و با توجه به مبانی اصل ششم، اصل یکصد و هفدهم قانون اساسی به صراحت، انتخاب رئیس‌جمهور را منوط به آرای اکثریت مطلق مردم دانسته است.

مبانی اصل یکصد و هفدهم:

رئیس‌جمهور با اکثریت مطلق آرای شرکت‌کنندگان، انتخاب می‌شود، ولی هرگاه در دوره نخست، هیچ‌یک از نامزدها چنین اکثریتی به دست نیاورد، روز جمعه هفته بعد برای بار دوم رأی گرفته می‌شود. در مورد دور دوم، تنها دو نفر از نامزدها که در دوره نخست آرای بیشتری داشته‌اند شرکت می‌کنند، ولی اگر بعضی از نامزدهای دارنده آرای بیشتر، از شرکت در انتخابات منصرف شوند از میان بقیه، دو نفر که در دوره نخست بیش از دیگران رأی داشته‌اند برای انتخاب مجدد، معرفی می‌شوند.

اشکال مهمی که در این‌جا مطرح می‌گردد، این است که اصل «اتکای امور کشور به آرای مردم» با اصل «ولایت فقیه» منافات دارد و به نظر می‌رسد با تصویب اصل پنجم، اصول ششم و هفتم، خود به خود منتفی می‌گردد.^(۱۰) آیت الله بهشتی به این اشکال چنین پاسخ داده‌اند:

اصلی که به عنوان اصل پنجم تصویب شده است مطابق با آیین اسلام است و بحث ما در جامعه مکتبی است که انسان‌ها اول مکتب را انتخاب می‌کنند. منتها می‌گویند بعد از این که مکتب را انتخاب کردی به دنبال مکتب انتخابی خودت، بسیاری از مسائل برایت فرم و شکل می‌گیرد... و این اصل بیان مکتب است و چیزی جز آن نیست. در جامعه اسلامی می‌گویم، پس از این که اعضای جامعه، مکتب اسلام را پذیرفتند، یکی از لوازم پذیرش مکتب اسلام این است



که مقام امامت امت باید با این صفات باشد و اصل پنج، بیان‌کننده همین است. تازه در همان جا (اصل پنجم) می‌گفتیم، فرد باید مورد قبول و پذیرش اکثریت باشد. بنابراین، اصل ششم، نه تنها مباین با اصل پنجم نیست، بلکه بیان‌کننده دایره نقش آرای عمومی، پس از اولین انتخاب است. (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶، ج ۱: ۴۰۶-۴۰۵)

بنابراین، با توجه به این‌که اصل پنجم بیشتر در صدد بیان صفات رهبر و عهده‌دار شدن فردی با آن صفات و خصوصیات در جایگاه رهبری است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار می‌گردد، تهافت و تنافی بین این اصل و اصل ششم باقی نمی‌ماند، لکن در صورت پذیرش مبنای انتصاب و جعل ولایت توسط خداوند که از عبارات و نظریات عده‌ای از فقها و هم‌چنین برخی اصول قانون اساسی، مانند: اصل پنجاه و هفتم که ولایت مطلقه را پذیرفته است، چنین فهمیده می‌شود که مبنای مشروعیت ولایت فقیه انتصاب می‌باشد، لکن، تصدّی امور به دست مردم است؛ یعنی مردم نقش پذیرش را دارند نه اعطای ولایت و به نظر می‌رسد اشکال به حالت خود باقی خواهد ماند، زیرا بنابر مبنای انتصاب و تثبیت ولایت مطلقه، خداوند حاکمیت را بالاصاله به فرد خاصی که همان «فقیه جامع شرایط» است داده است. انتخاب شش عضو فقهای شورای نگهبان از سوی «ولی امر» (اصل یکصد و دهم قانون اساسی، بند ششم)، که نقش تعیین‌کننده‌ای در بررسی صلاحیت نامزدهای انتخاباتی دارند، نیز گواه بر این مطلب می‌باشد.

مبانی اصل یکصد و بیست و دوم

رئیس‌جمهور، در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد، در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی، مسئول است.

این اصل (پیش از بازنگری)، رئیس‌جمهور را فقط در برابر ملت پاسخ‌گو می‌دانست، لکن در اصل لاحق (پس از بازنگری)، در برابر رهبر و مجلس شورای اسلامی نیز مسئول است. مسئول بودن رئیس‌جمهور در مقابل رهبر به

این دلیل است که رئیس‌جمهور از طرف رهبر در به دست گرفتن مصالح مردم و امور مملکت، شرعاً اختیار گرفته است، پس باید در مقابل او هم مسئول باشد (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۲۵۱). بنابراین، چون تنفیذ رئیس‌جمهور توسط رهبری صورت می‌گیرد و مطابق با یک دیدگاه، شرعاً به معنای مجوز تصرف در امور است، طبیعی است که رئیس‌جمهور باید مقابل رهبر پاسخ‌گو باشد. به تعبیر دیگر، رئیس‌جمهور، رئیس قوه اجرائی است و فقط مأمور اجرای قانون اساسی و مصوبات مجلس است، لذا باید در برابر مجلس، شورای نگهبان و مقام رهبری مسئول باشد. (همان) در هر حال با توجه به این‌که مجلس می‌تواند از رئیس‌جمهور سؤال و او را استیضاح کند و رهبر نیز او را تنفیذ یا در نهایت عزل می‌نماید، مسئولیت رئیس‌جمهور در برابر مجلس و مقام رهبری روشن است. بنابراین، رهبر عالی‌ترین مقام رسمی جامعه اسلامی است و با توجه به ولایتی که از جانب شرع گرفته است، ولی امر محسوب می‌شود و هم‌چنین تنفیذ و اجازه تصرف رئیس‌جمهور در امور به دست ایشان صورت می‌گیرد، پس رئیس‌جمهور باید مقابل رهبری پاسخ‌گوی اعمال و وظایف خویش باشد. حدود اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی از منظر خبرگان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، این قانون در دو اصل پنجم و پنجاه و هفت قانون اساسی، براساس آموزه‌های مکتب دینی شیعه و تحلیل‌های فقهای شیعه، مشروعیت حکومت را با مدیریت و نظارت ولی فقیه جامع شرایطی که در اصول (۱۰۹، ۱۰۷، ۵)، با استفاده از منابع معتبر فقهی بیان شده، دانسته و در نظر گرفته است، لذا یکی از سؤالات مهم و اساسی در نظام جمهوری اسلامی، حدود اختیارات و وظایف رهبری است و این‌که آیا اختیارات ذکر شده در اصل یکصد و ده دلالت بر حصر می‌کند و رهبر، فراتر از این موارد نمی‌تواند به لحاظ قانونی عمل نماید، یا آن‌که موارد شمرده شده از باب تمثیل است و اختیارات رهبر، محدود به این موارد نیست. در این باره دیدگاه‌ها و نظریات متعددی مطرح گردیده که چگونه به اختیاراتی که ولی فقیه از منظر شرع دارد، در قانون اساسی نیز رسمیت بخشند که



دیدگاه‌های متفاوتی مطرح گردید و ما به اختصار سه دیدگاه مطرح شده را طرح می‌کنیم:

الف: اختیارات گسترده برای فقیه

نظریه اکثریت شورای بازنگری بر آن بود که براساس مبنای نصب، ولی فقیه اختیارات گسترده‌ای دارد و اختیارات او به موارد خاص مطرح شده در اصل یکصد و دهم محدود نمی‌گردد. آیت الله مشکینی در این باره چنین گفته است:

پیشنهاد می‌کنم که یک چیز دیگری در این جا «اصل یکصد و دهم» باید اضافه شود و آن این است که دنبال این جمله، یا به عنوان یازدهم (در اصل یکصد و دهم) قرار بدهید، ذکر کنید که: سایر آنچه در قانون اساسی و در کتب فقهی از وظایف حاکم اسلامی شمرده شده. بالاخره، وظایف دیگری حاکم دارد که به عنوان ولایت امر، آن وظایف جزء وظایف حاکم است (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۶۹۰-۶۸۹).

ب: اختیارات فقیه محدود به اختیارات قانونی

مطابق با این دیدگاه، برخورداری فقیه از اختیاراتی بیشتر از اختیارات قانونی ضرر دارد و به مصلحت نخواهد بود، لذا جملات برخی اعضای شورای بازنگری در این باره، بدین شکل می‌باشد:

ما بیاییم بیشتر از آن که در قانون اساسی است، بالصراحه اختیارات به رهبر بدهیم، این مضر است. اگر آن رهبر، آن رهبری باشد که امتیارات فوق‌العاده جالبی داشته باشد که از همان اصل پنجم استفاده می‌کند و هر کجا مصلحت بداند اقدام می‌کند و طبیعی است حق رهبری است، اما اگر چنانچه مصلحت نباشد، خوب دیگر محدود است. (همان: ۶۵۳) آیت الله عمید زنجانی نیز در این باره چنین گفته است که: من هم استنباطم از مجموع روایات، اختیاراتی وسیع‌تر از اصل یکصد و دهم است، اما بحث در این نیست که ما هر چه استنباط فقهی مان است الآن وارد قانون اساسی کنیم. (همان: ۶۹۷)

ج: جمع بین دو دیدگاه سابق

این دیدگاه از سوی کمیسیون رهبری مطرح گردید، زیرا معتقد بودند: از نظر مبنای شرعی، قلمرو کاری ولی فقیه محدود به قوانین اسلام است و او در محدوده مصالح اسلام و تدبیر امور مسلمانان حق اعمال ولایت دارد، اما از سویی اگر بنا باشد، حوزه اختیارات او را بدون قاعده و معیار رها سازیم، اتهام ناهم‌خوانی اصول قانون اساسی به ما خواهد خورد. لذا تلاشی برای قانون‌مند کردن اختیارات گسترده برای ولی فقیه صورت گرفته و بندهایی در جهت گسترش اختیارات ولی فقیه در شورای دوم بازنگری به اصل یکصد و دهم اضافه گردید، مانند:

تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. و در ادامه مطرح شد که آیا برای قانون‌مند کردن حوزه اختیارات گسترده برای فقیه، در متن قانون اساسی کلمه «مطلقه» افزوده گردد و به ولایت مطلقه تصریح شود، یا این‌که به جهت مصالحی نیاز به تصریح آن نمی‌باشد؟ در این باره دو دیدگاه مطرح گردید:

یکم: به علت پیآمدهایی که به مصلحت جامعه و نظام اسلامی نیست تصریح «ولایت مطلقه» لزومی ندارد. کمیسیون در این باره معتقد بود که: ولایت، مطلق است، منتها اگر ما آن را در قانون اساسی بیاوریم ممکن است به آن رأی ندهند، نه این‌که در اصلش (اصل ولایت مطلقه) اشکال داشته باشند، گفتند: اگر در قانون اساسی بیاید، آن‌هایی که قانون اساسی برمی‌دارند، تفسیر و تحلیل می‌کنند و می‌گویند: در حکومت اسلامی اینها گفته‌اند: تمام امور به دست یک نفر است و با آن‌که قانون اساسی داریم، اما آن فرد هم می‌تواند قانون اساسی را تغییر بدهد. آیا مصلحت است که ما در قانون اساسی چنین تأویلی بیاوریم که این برداشت‌ها بشود یا نشود (همان، ج ۳: ۱۶۳۳).

دوم: تصریح «ولایت مطلقه» در متن قانون اساسی. اکثریت معتقد بودند که اصول قانون اساسی که موضوع ولایت فقیه را مطرح و تثبیت نموده‌اند



(اصل پنجم و هفتم و یکصد و هفتم)، به وضوح ولایت مطلقه را نمی‌رسانند، لذا به جهت ضرورت اعمال ولایت ولی فقیه و جلوگیری از اعتراضات در این موضوع، صلاح دیدند قید «مطلقه» را به‌طور صریح در قانون اساسی ذکر نمایند. آیت الله یزدی در این باره می‌گوید:

ما که می‌گوییم این کلمه «اطلاق» اضافه شود، نه بدین معناست که قانون اساسی را کنار بگذاریم و نه بدین معناست که نظام را کنار بگذاریم، نظام محفوظ است، قانون اساسی محفوظ است. خود همین «ولی مطلق» می‌گوید که از این طریق عمل می‌کند (مطابق این اصول قانون اساسی عمل می‌کند)، ولی مواردی هم هست که نقض این طریق نیست و خارج از این طریق عمل می‌کند؛ یعنی در آن‌جاییکه تعهد کرده مطابق اصول عمل بکند از این طریق عمل می‌کند. و اگر از این طریق تأمین نمی‌شود و لازم می‌داند که ولایت را اعمال بکند، آنرا اعمال می‌کند و نقض قانون اساسی هم نکرده چون توصیف، مطلق است و خود قانون وصف اطلاق را به آن داده است (همان: ۱۳۶۵). لذا از بررسی مجموع مباحث، اراده قانون‌گذار قانون اساسی را می‌توان چنین مطرح نمود:

پذیرش مبنای فقهی ولایت مطلقه فقیه؛ ضرورت و لزوم تصریح به ولایت مطلقه در قانون اساسی؛ ضرورت منضبط نمودن اعمال این ولایت در یک چارچوب و سیستم خاص به لحاظ رعایت اعتبار قانون اساسی؛ تجلی اعمال ولایت مطلقه، در بند «۸» اصل یکصد و دهم؛ یعنی: حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث مطرح شده، خصوصاً تبیین و بررسی مبانی و مستندات اصول مربوط به ولایت فقیه و ریاست جمهوری در قانون اساسی و همچنین بررسی حدود اختیارات مقام رهبری از منظر خبرگان تبیین قانون اساسی و در نهایت، پذیرش مبنای فقهی ولایت مطلقه نتیجه می‌گیریم که متصدی اصلی قوه مجریه و مسئول اجرای قانون اساسی، ولی فقیه می‌باشد، خصوصاً با

ملاحظه و دقت در اصول پنجاه و هفتم، یکصد و دهم و یکصد و سیزدهم که امور اساسی و کلیدی قوه مجریه را در دستان ولی فقیه قرار داده است، این امر واضح می‌گردد و همه این موارد ریشه در همان مبانی و مستندات فقهی سابق الذکر دارد که با مبنای انتصاب سازگاری دارد، زیرا بنا بر مبنای نصب الهی، مسئولیت‌های کلان اجرائی برای ولی فقیه بدون لحاظ رأی و دیدگاه مردم، قابل توجیه و پذیرش خواهد بود و تصرف و ورود مقام رهبری در حیطة قوه مجریه از مصادیق تصرف عدوانی محسوب نخواهد شد. در نتیجه، تنزلی محسوس و آشکار در جایگاه ریاست جمهوری شاهد خواهیم بود و مسئله (اتکا به آرای عمومی) نیز خاصیت اصلی خود را از دست خواهد داد، لذا در این‌جا هم نوعی تنزل را شاهد خواهیم بود. در نتیجه، رأی و انتخاب مردمی یا از باب مصلحت و یا از باب لطف از سوی حاکم جامعه اسلامی اعمال می‌گردد.



پی‌نوشت‌ها

۱. ر. ک: مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۹۱.
۲. ر. ک: سید حسن اشرفی، بررسی سند تاریخی فقهی ولایت فقیه، ص ۳۷۸-۳۸۵.
۳. بل لو كانتُ مرسله، لكانت من مراسيل الصدوق التي لا تقصر عن مراسيل مثل ابن أبي عمير.
۴. و هي أن كانتُ مرسله، لكن أعتمد على الكتاب صاحب/وسائل، و منتها موافق للإعتبار و العقل.
۵. المقصود بالعلماء بالله على حرامه و حلاله، الفقهاء الملتزمون بالشريعة و التكليف.
۶. بأن كون المعصوم حجة الله... أن الله تعالى يحتج بوجودهم و سيرتهم و اعمالهم و اقوالهم على العباد في جميع شئونهم و منها العدل في جميع شئون الحكومه. فكل ما له لهم.
۷. فضعفها سنداً بعمر بن حنظلة مجبور، مع أن الشواهد الكثيرة المذكورة في محلها لو لم تدل على وثاقته فلا اقل من دلالتها على حسنه فلا اشكال من جهة السند.
۸. لظهور قوله(ع) في ارادة الولايات العامة و لاشكال في ظهور ارادة الولايات العامة في جميع امور المنصوب عليهم.
۹. و تَوَحَّشَ منهم أهل التجربة و الحياء من أهل البيوتات الصالحة و القدم في الاسلام المتقدمه فإنهم أكرم أخلاقاً و أصح أعراساً.
۱۰. ر. ک: مشروح مذاكرات مجلس بررسی نهایی، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۳. این اشكال از سوی برخی نمایندگان مخالف اصل ششم مطرح گردیده است.

منابع

۱. آصفی، مبانی نظری حکومت اسلامی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، تهران، ۱۳۸۵.
۲. آقابخشی، فرهنگ علوم سیاسی، نشر چاپار، تهران، ۱۳۸۹.
۳. ارسطو، مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۹.
۴. ارسطو، سیاست، عنایت، ح، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۴۹.
۵. پسندیده، حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۴۷، قم، ۱۳۸۷.
۶. جوادی آملی، ولایت فقیه، رهبری در اسلام، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۷۲.
۷. _____، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، نشر اسراء، قم، ۱۳۸۴.

۸. جوان آراسته، حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۳، قم، ۱۳۸۰.
۹. حرانی، تحف العقول، اسلامیه، تهران، ۱۴۰۲ق.
۱۰. حسینی طهرانی، ولایت فقیه حکومت در اسلام، انتشارات موسسه ترجمه و نشر، تهران، ۱۴۱۵ق.
۱۱. حسینی قائمی، قدرت و مشروعیت (روی‌کردی نو به نظریه ولایت فقیه)، انتشارات سوره، تهران، ۱۳۷۹.
۱۲. خمینی، کتاب البیع، موسسه تنظیم نشر و آثار امام، ج ۲، تهران، ۱۴۳۰ق.
۱۳. سید اشرفی، بررسی سندی تاریخ و مبانی فقهی ولایت مطلقه فقیه، انتشارات شهر دنیا، تهران، ۱۳۸۳.
۱۴. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی، انتشارات مجلس، ۳ جلدی، تهران، ۱۳۶۴.
۱۵. صورت مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، انتشارات مجلس، تهران، ۱۳۶۹.
۱۶. عاملی، وسایل الشیعه، موسسه آل‌البیت، ج ۲۷، قم، ۱۴۱۲ق.
۱۷. عمید زنجانی، فقه سیاسی، انتشارات امیر کبیر، ج ۲، تهران، ۱۳۷۷.
۱۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۵۸.
۱۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۶۸.
۲۰. قرآن کریم.
۲۱. مدنی، حقوق سیاسی و نهادهای سیاسی، نشر همراه، تهران، ۱۳۷۵.
۲۲. مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۳.
۲۳. معرفت، حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۶، قم، ۱۳۷۶.
۲۴. ملک‌زاده، مبانی دینی قانون اساسی جمهوری اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.
۲۵. منتظری، دراسات فی ولایت الفقیه، المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، ج ۲ و ۱، قم، ۱۴۰۹ق.
۲۶. منصورنژاد، حکومت اسلامی ویژه فقه سیاسی، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ش ۱، قم، ۱۳۷۸.
۲۷. مؤمن‌قمی، بررسی وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه، انتشارات صبح صادق، قم، ۱۳۸۴.
۲۸. مونتسکیو، روح القوانين، مهتدی، ع ۱۰، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۴۹.
۲۹. نجفی، جواهر الکلام، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م.



۳۰. نهج البلاغه.

۳۱. ورعی، مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی، دبیرخانه مجلس خبرگان، قم، ۱۳۸۶.

۳۲. هادوی تهرانی، ولایت فقیه (مبانی، ادله و اختیارات)، کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۷۷.

۳۳. هیود، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، سعد کلاهی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

توضیح العلاقة بین ولی الفقیه و رئیس‌الجمهورية من منظار الفقه السياسي

علی شیرخانی^۱

امید خلیلی مهر^۲

الخلاصة:

یرتبط البحث الذي تتطرق إليه هذه المقالة في إطار كون النظام الإسلامي يبتنى وقائم على أساس نظرية ولاية الفقيه ويكون الفقيه الجامع للشرائط من وجهة نظر فقهية وشرعية هو على رأسه من جهة ومن جهة أخرى يكون رئيس الجمهورية هو المسؤول على السلطة التنفيذية ويدور دفتها ويأتي السؤال هنا إنه في حالة وجود التزاحم بين الإثنين ماهو الحل الصحيح والمنطقي ومن هو المسؤول الذي تقع عليه مهام قيادة ومسك زمام الأمور من منظار الفقه السياسي؟

وتتناول هذه المقالة دراسة وتوضيح العلاقة بين هذين الركنين الأساسيين للحكومة في النظام الإسلامي استناداً على القواعد الفقهية والدينية والاصول والمهام التي لها ارتباط بقائد الثورة ورئيس الجمهورية المكفولة في القانون الاساسي.

ولاشك فإن ثمرات البحث تأتي آكلها وتظهر للعيان في حالة كون (الولي الفقيه) وبلحاظ القواعد الفقهية - الدينية يكون هو المتصدى والمسؤول المباشر عن جميع الامور والقضايا الحكومية وله كل الحق في التدخل في المسائل التنفيذية والإجرائية وان دور رئيس الجمهورية في هذه الحالة أما هو دور رسمي وتشريفاً أو هو في حدّ رجل له واجبات تنفيذية ويكون تصويب الأمة ايضاً أما في جهة مصالح المجتمع الإسلامي او من باب لطف وتفضل الحاكم.

وعلى اساس ذلك يكون (الولي الفقيه) في هذه النظرية هو المسؤول على المسائل والأحداث الجارية وله اليد الطولى فيها وإما إذا كان رئيس الجمهورية هو المتصدى لجميع الأمور والقضايا التنفيذية وله الإشراف الكامل على إدارة ومتابعة كل الامور فهو المسؤول ومن خلال الصلاحية الإجرائية الممنوحة له على الإجابة على الحوادث والوقائع والأعمال التي تقع في البلاد.

المصطلحات المحورية: الفقه، الولاية، السياسة، الفقه السياسي ورئيس الجمهورية.

۱. استاذ مساعد في قسم العلوم السياسية في الجامعة الإسلامية الحرة في قم.

shirkhani@qom-iau.ac.ir

۲. ماجستير في العلوم السياسية في الجامعة الإسلامية الحرة في قم. omid4083@gmail.com



Elaboration of the relation between Supreme Leader and President from the Perspective of Political Jurisprudence

Ali Shir-khani¹

Omid Khalili-Mehr²

Abstract

The subject of discussion is germane to an Islamic system based on the theory of jurispudent's authority, and from a jurisprudential and religious perspective, a fully qualified jurist must lead it on the one hand, and on the other hand, a president is introduced as the executive in-charge of affairs. Thus, in the case of any trouble between them, what are the correct and logical solutions from the perspective of political jurisprudence?

This paper investigates and elaborates on the relation between the two pillars of government in the Islamic system by analyzing the jurisprudential and religious principles and constitutional articles as to the supreme leader and president.

Of the advantages of this discussion is that it evinces that if, from the perspective of religio-jurisprudential principles, the supreme leader is in charge of all governmental affairs and has the right to deal with executive issues and affairs, the role of the president is either a ceremonial one or to the extent of an executive deputy, and the votes that people cast are either for the expediency of the Islamic society or out of kindness and favor to people on the part of the ruler.

Assuming that, the supreme leader will, therefore, be accountable for the present issues and events; however, if a president is in charge of all executive affairs and holds a supervisory and controlling position, it is the president that will be responsible for events and the actions by members of the executive, given his executive power.

Keywords: authority, politics, political jurisprudence, presidency

1. Assistant professor of political sciences, Qom IAU

(shirkhani@qom-iau.ac.ir)

2. MA graduate in political sciences, Qom IAU

(omid4083@gmail.com)